

نگاهی به میراث خانواده «شاملو» که چند نسل از آنان به‌عنوان طبیب در بین مردم شهرت دارند

خاندان پزشکان

غلامرضا آذری‌خاکسترا مطالعه

تبارشناسی خاندان‌های قدیمی و تأمل در فعالیت‌های اجتماعی آنان نشان می‌دهد که برخی از مشاغل در خانواده‌ها، موروثی بوده و حتی تا چندنسل تداوم داشته‌است. به‌طوری‌که بخشی از هویت تاریخی آن‌ها تلقی می‌شود. بررسی تاریخ خاندان‌های اثرگذار در شهر مشهد نشان می‌دهد مشاغل موروثی و حتی هنری یا مذهبی در بین برخی از خانواده‌های مرتبط با حرم مطهر امام‌رضا^(ع) تا چندین نسل تداوم داشته است. در زمینه پزشکی نیز چند نسل از برخی خانواده‌های قدیمی به‌عنوان طبیب در بین مردم شهرت داشته‌اند. خاندان شاملو از جمله همین خانواده‌های قدیمی شهر مشهد است.

شاملوها ازجمله خاندان‌های قدیمی شهر مشهد محسوب می‌شوند که خدمات درخورتأملی در زمینه پزشکی داشته‌اند. بررسی شجره خاندانی و اسناد تاریخی حاکی از آن است که شاملوها در زمره مهاجرانی بوده‌اند که در دوره تیموریان به ایران کوچانده و تعدادی از آنان در مشهد ساکن شده‌اند. همچنین آنچه از محتوای اسناد و مدارک تاریخی به دست می‌آید، این است که سابقه پزشکی در شهر مشهد مربوط به دوره صفویه و تأسیس شربت‌خانه یا دارالشفای حرم امام‌رضا^(ع) است؛ بنابراین، فعالیت پزشکان طی ادوار گذشته در مشهد رواج داشته، به‌طوری‌که در اوایل قرن چهارده خورشیدی، ۵۹ نفر دکتر مجاز و پنج مریض‌خانه فعالیت داشته‌اند. دکتر علی شاملو (۱۲۸۶–۱۳۷۶ خورشیدی)، یکی از پزشکان سرشناس این خاندان، در خاطراتی که روز ۲۹ جمادی‌الاولی

غلامعلی خان شاملو، ملقب به صدralاطبا، در ۱۲۵۵ قمری به دنیاآمده است. پدرش، میرزاابراهیم شاملو، برخلاف اجدادش، موفق به‌تحصیل علم نشده بوده و شغل دولتی هم نداشته است و با حرقه تجارت و بعد سفر اسلامبول به رفوگری از روی تفنن کسب معاش می‌کرده و جزو خادم آستان قدس در کشیک دوم نیز بوده است. غلامعلی‌خان اما آن‌طور که محسن روستایی در «تاریخ طب و طبابت در ایران (از عهد قاجار تا پایان عصر رضاشاه)» می‌نویسد: «در ۱۲۹۵ قمری مرضی در مشهد ظاهر شد که اطبای داخلی و خارجی آن را ویا تشخیص دادند. اما صدralاطبا با عقیده آن‌ها مخالف بود و بیماری را سرخجه تشخیص داد. برای رفع اختلاف، افزارات دو بیماری به بنگاه پاستور تهران فرستاده شد تا حقیقت بیماری تشخیص داده شود و پس از آزمایش معلوم شد حق با مرحوم صدralاطبا بوده و بیماری هیضه (قی واسهال) است. نه ویا...! اطبای خارجی از مرحوم صدر پرسیدند با وجود تمام علائم و آثار ویا در بیماران شما از کجا و به چه وسیله تشخیص دادید که بیماری آن‌ها ویا نیست؟ مرحوم صدralاطبا جواب داد، باید به طریقه ما تحصیل طب بکنید تا بدون امتحانات و ذره‌بینی بیماری‌ها را تشخیص بدهید. تنهاآثار باقی‌مانده از صدralاطبا رساله‌ای در معالجه سفلیس و رساله‌ای در مفتاحه ویا و رساله‌ای در علاج طاعون است.»

دکتر محمد شاهین فر در کتاب «خاطرات پزشکی در مشهد» ضمن اشاره به‌پزشکان قدیمی نوشته‌است: «تعداد پزشکان قدیمی محدود بود، آن‌ها با تجربیات شخصی کار می‌کردند و کمتر به کتب قدیمی مراجعه می‌نمودند. سرآمد آن‌ها در آن موقع، صدralاطبا که کتب قدیمی را مطالعه می‌کرد با جوهریات مخالف بود و آن‌ها را زبان‌آور

پدر، علی شاملو



علاقه صدralاطبا به‌پزشکی باعث می‌شود علی شاملو، یکی از پسرانش، راهش را ادامه بدهد، بنابراین او به تهران می‌رود و به‌عنوان نخستین گروه از دانشجویان برای تحصیل وارد مدرسه طب می‌شود که به‌تازگی از دارالفنون جدا شده است. علی شاملو که سال ۱۲۸۶ خورشیدی در مشهد به دنیاآمده‌است از ۱۳۰۸ خورشیدی به‌عنوان طبیب‌ارتش به‌استخدام وزارت جنگ درآمد و به‌آبادان و مسجد سلیمان مأمور شده است. دوسال بعد به سبزوار منتقل شده و سپس از سال ۱۳۱۲ خورشیدی به مشهد آمده و در صحیه هنگ شاپور لشکر ۹ شرق به خدمت مشغول شده است.

او یکی از ۱۰ پزشک مشهد است که در این سال‌ها مجوز طبابت می‌گیرد. پرفسور فریدون شاملو در ارتباط با پدرش می‌گوید: «پدرم هر روز ساعت ۴ صبح از خواب بیدار می‌شد، بعد از نماز، خودش صبحانه‌ای آماده می‌کرد و سپس در کتابخانه منزل مشغول مطالعه می‌شد. بعد به‌عنوان خادم امام‌رضا^(ع) به حرم مطهر مشرف می‌شد، صبح‌ها یک سرپاز گماشته، اسبی را از یادگان درب‌خانه می‌آورد و پدرم سوار بر اسب به محل کارش در مریض‌خانه لشکر می‌رفت و تا ساعت یک ظهر در آنجا مشغول بود. بعد در طبقه بالای منزل پدری در کوچه «آقازاده» که اکنون جزو صحن موزه حرم مطهر است، مطبی دایر کرد. عصرها از ساعت ۳ تا ۸ ب در مطب به معالجه بیماران می‌پرداخت. مطب دوبخش زنانه و مردانه برای ویزیت بیماران داشت. داروهایی که بیماران لازم داشتند طبق دستور ایشان در داروخانه‌های سینا و توس که در همان خیابان بودند، تهیه می‌شد. البته بعد از تخریب اطراف حرم، مطبشان به خیابان تهران منتقل شد و بعدها از آنجا به محل سعدآباد منتقل شد.»

او درباره شیوه کاری پدرش نیز می‌گوید: «پدرم هر روز صبح ساعت ۴ از خواب بیدار می‌شد، بعد از اقامه نماز و گرفتن دوش، در اتاق کارش، نامه‌ای نصیحت‌آمیز برای فرزندان‌ش می‌نوشت. او خادم حرم بود و رأس ساعت، در حرم مطهر حاضر می‌شد. این وقت شناسی باعث شده بود خادمان بگویند ما ساعتمان رایا

بوده و بیماران را جز به داروهای قدیم معالجه نمی‌کرده

و از استعمال دواهای فرنگی و جوهریات احتراز می‌کرده است. روستایی در «تاریخ طب و طبابت در ایران (از عهد قاجار تا پایان عصر رضاشاه)» می‌نویسد: «در ۱۲۹۵ قمری مرضی در مشهد ظاهر شد که اطبای داخلی و خارجی آن را ویا تشخیص دادند. اما صدralاطبا با عقیده آن‌ها مخالف بود و بیماری را سرخجه تشخیص داد. برای رفع اختلاف، افزارات دو بیماری به بنگاه پاستور تهران فرستاده شد تا حقیقت بیماری تشخیص داده شود و پس از آزمایش معلوم شد حق با مرحوم صدralاطبا بوده و بیماری هیضه (قی

واسهال) است. نه ویا...! اطبای خارجی از مرحوم صدر پرسیدند با وجود تمام علائم و آثار ویا در بیماران شما از کجا و به چه وسیله تشخیص دادید که بیماری آن‌ها ویا نیست؟ مرحوم صدralاطبا جواب داد، باید به طریقه ما تحصیل طب بکنید تا بدون امتحانات و ذره‌بینی بیماری‌ها را تشخیص بدهید. تنهاآثار باقی‌مانده از صدralاطبا رساله‌ای در معالجه سفلیس و رساله‌ای در مفتاحه ویا و رساله‌ای در علاج طاعون است.»

دکتر محمد شاهین فر در کتاب «خاطرات پزشکی در مشهد» ضمن اشاره به‌پزشکان قدیمی نوشته‌است: «تعداد پزشکان قدیمی محدود بود، آن‌ها با تجربیات شخصی کار می‌کردند و کمتر به کتب قدیمی مراجعه می‌نمودند. سرآمد آن‌ها در آن موقع، صدralاطبا که کتب قدیمی را مطالعه می‌کرد با جوهریات مخالف بود و آن‌ها را زبان‌آور

پدر، علی شاملو

ورود دکتر تنظیم می‌کنیم. زمانی هم که به مطبشان می‌رسیدند، حداقل پنجاه نفر بیمار زن و مرد و کودک در انتظارش بودند. پدرم همیشه به من توصیه می‌کردند طبابت را صبح زود شروع کن. چون بیماران شب تا صبح را با درد گذرانده‌اند و طاقت ندارند بیشتر از این صبر کنند، همچنین ایشان برای بیشتر بیماران سوپ رقیقی به نام «نخودآب» تجویز می‌کردند که خوراکی قوت‌دار بود و آن را درآمن بسیاری از بیماری‌ها می‌دانستند. این غذا فقط گوشت و نخود دارد، اما سرشار از پروتئین، سدیم و پتاسیم است. غذایی کم‌هزینه که در طب سنتی روی آن تأکید بسیاری می‌شود. اعتماد زیاد مردم به دکتر و دوستی‌اش با آن‌ها و اینکه به طبابت بیشتر از تجارت فریدون شاملو در ارتباط با پدرش می‌گوید: «پدرم هر روز ساعت ۴ صبح از خواب بیدار می‌شد، بعد از نماز، خودش صبحانه‌ای آماده می‌کرد و سپس در کتابخانه منزل مشغول مطالعه می‌شد. بعد به‌عنوان خادم امام‌رضا^(ع) به حرم مطهر مشرف می‌شد، صبح‌ها یک سرپاز گماشته، اسبی را از یادگان درب‌خانه می‌آورد و پدرم سوار بر اسب به محل کارش در مریض‌خانه لشکر می‌رفت و تا ساعت یک ظهر در آنجا مشغول بود. بعد در طبقه بالای منزل پدری در کوچه «آقازاده» که اکنون جزو صحن موزه حرم مطهر است، مطبی دایر کرد. عصرها از ساعت ۳ تا ۸ ب در مطب به معالجه بیماران می‌پرداخت. مطب دوبخش زنانه و مردانه برای ویزیت بیماران داشت. داروهایی که بیماران لازم داشتند طبق دستور ایشان در داروخانه‌های سینا و توس که در همان خیابان بودند، تهیه می‌شد. البته بعد از تخریب اطراف حرم، مطبشان به خیابان تهران منتقل شد و بعدها از آنجا به محل سعدآباد منتقل شد.»

او درباره شیوه کاری پدرش نیز می‌گوید: «پدرم هر روز صبح ساعت ۴ از خواب بیدار می‌شد، بعد از اقامه نماز و گرفتن دوش، در اتاق کارش، نامه‌ای نصیحت‌آمیز برای فرزندان‌ش می‌نوشت. او خادم حرم بود و رأس ساعت، در حرم مطهر حاضر می‌شد. این وقت شناسی باعث شده بود خادمان بگویند ما ساعتمان رایا

پدر بزرگ، صدralاطبا



می‌دانست، فقط جوش شیرین را قبول داشت.»

پرفسور فریدون شاملو، یکی دیگر از پزشکان سرشناس این خاندان، درباره طریقه و شیوه مداوای پدر بزرگش [صدralاطبا] می‌گوید: «پدرم [علی شاملو] تعریف می‌کرد صدralاطبا مریض‌هایش را در حیاط قدیمی مداوامی‌کرد. این‌خانه در ته کوچه آقازاده نزدیک حرم مطهر قرار داشت. بخشی از مطبش مربوط به مردان و قسمتی مربوط به زنان بود. آشنایه طیبی بود که سه نبط حس کردن داشت. ایشان روی زمین می‌نخست، زن‌ها از پشت پرده دست دراز می‌کردند. پدر بزرگم به حرف مریض‌گوش می‌کرد و نبط می‌گرفت و سپس نسخه می‌نوشت.»

- رئیس کمیسیون حفظ‌الصحه ایالتی**

صدralاطبا به‌خاطر حسن معالجاتش چندین لقب و عنوان رسمی نیز دریافت می‌کند. اودر سال ۱۲۵۹ خورشیدی به درجه سرهنگی، در سال ۱۲۶۱ خورشیدی به درجه سرتیپی و در سال ۱۲۷۲ خورشیدی به لقب خانی می‌رسد؛ همچنین در آذرماه سال ۱۲۹۹ خورشیدی با دریافت نشان درجه اول شیر و خورشید و حمایل سبز نائل می‌شود. علاوه بر این‌ها سندی از ۱۳۲۹ قمری (حدود ۱۲۹۰ خورشیدی) در مرکز اسناد آستان قدس رضوی موجود است که مشخص می‌کند صدralاطبا، حکیم باشتی آستان قدس را هم بوده است. هر چند صدralاطبا در مهرماه ۱۲۹۹ خورشیدی به‌خاطر کهولت سن و پاره‌ای از مشکلات تقاضای استعفا از ریاست کمیسیون صحنی را دارد، اما

پسر، فریدون شاملو



فریدون شاملو در اول مرداد ۱۳۰۸ خورشیدی در خیابان آبنشار تهران به دنیا آمده است. پدرش آن زمان سال آخر دانشجویی طب را می‌گذراند است. با پایان دوره آموزشی پدر، خانواده عازم سمنان و بعد سبزوار می‌شوند، همین است که شناسنامه فریدون را ۱۳۱۰ خورشیدی از سبزوار می‌گیرند. خودش می‌گوید: «من تحصیلات ابتدایی را در دبستان هدایت در حیطه جهودها (یهودیان) یا محله عیدگاه در مشهد تمام کردم و تا بعد به دبیرستان شاه‌رضا رفتم. بعد عازم کالج البرز تهران شدم و تا سال ششم دبیرستان در کالج البرز بودم و از آنجا در سال ۱۳۲۶ خورشیدی عازم پاریس شدم تا پزشکی بخوانم. از سال ۱۳۲۶ تا ۱۳۳۲ دوره طب را خواندم و متخصص جراحی عمومی شدم و بعد مدتی جراحی استخوان‌کار کردم و چون در مشهد متخصص جراحی مجاری ادرار نبود، بنا به توصیه پدرم و درخواست مرحوم دکتر سامی‌راد که رئیس دانشگاه بود، ارتوپدی را رها کردم و سه سال رفتم در رشته تخصصی اورولوژی کار کردم. سال ۱۳۴۰ خورشیدی به خواست خدا مستقیماً به مشهد برگشتم و در بیمارستان شاه‌رضا با دکتر بولون آشنا شدم. آقای بولون آن موقع رئیس بخش جراحی بیمارستان شاه‌رضای امام رضا^(ع) بودند. مدتی در بیمارستان شاه‌رضا به‌عنوان متخصص اورولوژی کار کردم تا وارد دانشگاه پزشکی شدم. در دانشگاه با سمت دانشیار جراحی اورولوژی شروع کردم تا بعد استاد دانشگاه شدم.»

در بیمارستان شاه‌رضا روزی پنجاه مریض به اتاق دکتر فریدون شاملو می‌آیند ولی اونمی‌تواند این تعداد بیمار را معاینه کند. خودش می‌گوید: «قرار گذاشتم روزی بیست بیمار ویزیت کنم. یک هفته از ورودم به مشهد



ردیف وسط از راست دکتر علی شاملو و پدرش، صدralاطبا. صدralاطبا تلاش زیادی کرد تا دخترانش هم مثل پسران تحصیل کنند. در نتیجه موروثی بودن طبابت در خانواده او تنها به دکتر علم شاملو پسرش، منحصر نشد. نوادگان دختری هم تا ۷ نسل بعد از صدralاطبا مسیر او را ادامه دادند.

[تجارت] شال مشغول بوده است؛ سفری هم به اسلامبول رفته است.

از قرار معلوم در تجارت طالعی نداشته و چند بار مال التجاره‌اش غرق شده یا آنکه در ایران نصیب قطاع الطریق شده است. پدرم تخمیناً در سال ۱۲۶۵ هجری [قمری] در مشهد متولد شد. تحصیلات اولیه‌اش در مشهد بوده و تا سن هفده سالگی در مشهد بوده است. در مدرسه پایین‌پا و بعد در مدرسه میرزا جعفر به تحصیل علوم [...]. و فقه اشتغال داشته؛ پدرش خیلی مایل بوده است که او خطاط شود، ولی پدرم برعکس از خط‌نویسی‌گریزان بوده و بیشتر به تحصیل کلمات معنوی مایل بوده است. پدرم حکایت می‌کرد از قرار پدرش که می‌گفته است [...]. بیشتر اصرار جدم در این بوده خطاط شود برای‌ون‌آن بوده است که باز شغل سابق آستانه را به دست‌آرد [...]. [ولی] در هفده سالگی بدون اجازه پدرش عازم تهران می‌شود. [...]. و شروع به تحصیل طب می‌کند.»

در انتخابات هیئت رئیس کمیسیون حفظ‌الصحه ایالتی صدralاطبا به‌عنوان رئیس کمیسیون انتخاب می‌شود. روزنامه تازه‌بهار در شماره ۵۱ سال ۱۳۲۹ قمری خود، در این باره می‌نویسد: «کمیسیون حفظ‌الصحه ایالتی که چندی بود به واسطه نرسیدن حقوق تعطیل شده و صدralاطبا رئیس آن استعفا داده بود، به‌قرار معلوم، اخیراً تلگرافی از مجلس حفظ‌الصحه دولتی به آقای صدralاطبا رسیده است که استعفا ی ایشان را رد و دستور تجدید تشکیل کمیسیون را داده بودند.» در کل محتوای روزنامه‌های قدیمی هم نشان می‌دهد که اخبار مربوط به صدralاطبا برای نشریات مهم بوده است. ازجمله روزنامه فکر آزاد در شماره ۴ سال ۱۳۴۰ قمری در خبری به آقای ادیب‌السلطان، فرزند صدralاطبا، پرداخته که به حکومت بلوک شاندیز برقرار شده است. سرانجام صدralاطبا در ۱۳۰۳ خورشیدی در مشهد فوت می‌کند و در دارالسیاده به خاک سپرده می‌شود.

روزنامه مهرمنیر طی یادداشتی در تاریخ ۱۱ جمادی‌الاول ۱۳۴۲ قمری، با عنوان «از ضایعات بزرگ خراسان»، خبر درگذشت صدralاطبا را اطلاع داده و نوشته است: «آقای صدralاطبا که یکی از تعاریف اطبای عصر و در علم و عمل طبّی اعم از طب قدیم و جدید استاد به‌شمار می‌آمدند و صفحه خراسان به وجود چنین طبیبی برخود می‌بالید، در نتیجه کهولت سن و ضعف طیقات پی تحصیل آن رشته شایسته‌ای به این عالم فانی به جنان جاویدان خرامیدند و نظر به حقی که بر عموم اهالی این سامان ثابت دارند، عموم خراسانی‌ها را در ماتم خود سوگوار نمودند. ما به پامانندگان ایشان عموماً آقای دبیراعظم و اخوانشان خصوصاً تعزیت می‌گوییم و اجر جمعیلشان را از خدا می‌خواهیم.» از صدralاطبا پنج پسر و یک دختر باقی می‌ماند که فقط یکی از پسرانش حرفه طبابت را ادامه می‌دهد.

نگذشته بود که یک روز پدرم مرا به خیابان جنت برد. بعد

از عکاسی «مریخ» یک خانه دوطبقه بود. خانه آقای وزیری. دیدم بر سر در آن نوشته: «دکتر فریدون شاملو، متخصص اورولوژی.» رفتم داخل. دیدم خونی‌لیاس سفید پوشیده و مرتب نشسته. گفت: «من پرستار شما هستم. مریض‌ها هم منتظرند.» دیدم بیست تا مریض منتظر نشسته‌اند. بعداً متوجه شدم پدرم به دکترها سپرده بود که بیماران اورولوژی را به مطب من بفرستند. اتاق معاینه هم مرتب با تمام امکانات چیده شده بود. شب رفتم از پدر و مادرم تشکر کردم و گفتم این بیماران مشکلاتی مانند سنگ مثانه و فتق دارند که باید بستری و عمل شوند. پدرم پرسید: «طبقه بالای مطب رنفتی؟ آن فضا هدیه

مادرت به شماست.» نمی‌دانستم در ازای این مجبشتان چه بگویم. اشک در چشمانم حلقه زد و دستان مادرم را بوسیدم. فردا که به مطب رفتم، دیدم ۱۰ تخت و یک اتاق عمل با تمام تجهیزات مدرن آن زمان. دستگاه استریل، شست‌وشوی لباس و... در طبقه بالاتدارک دیده‌اند.» تأسیس بیمارستان خصوصی شاملو در خیابان جنت، تأسیس بیمارستان فرح، ریاست نخست بیمارستان قائم^(ع)، ریاست بخش اورولوژی بیمارستان ششم بهمن، ریاست کمیته انتصابات دانشکده علوم پزشکی و ریاست بخش انتشارات دانشگاه علوم پزشکی ازجمله مسئولیت‌های فریدون شاملوست اما از میان فرزندان او کسی وارد حرفه طبابت نمی‌شود و این زنجیره قطع می‌شود. در مشهد امکان درمان بیماران سرطانی وجود ندارد. همین موضوع فکر دکتر فریدون شاملو و دیگر دوستانش را مشغول می‌کند تا ساختمانی برای درمان بیماران سرطانی بسازند. دکتر فریدون شاملو تعریف می‌کند: این کار از عهده ما برنمی‌آمد. تصمیم گرفتیم از برادران خیامی بخواهیم در این راه ما را همراهی کنند. آن زمان احمد خیامی رئیس شرکت بیمه بود. از او خواستیم این دستگاه را بخرد. همین موضوع فکر دکتر فریدون را از آنجا خریدم. هزینه دقیقش را به‌خاطر ندارم. فکر کنم از ۵۰۰ هزار تومان بیشتر بود. پولش را آقای خیامی فرستاد. باید برای این دستگاه اتاق مخصوصی درست می‌کردیم. مشخصاتش را گرفتیم. نام بیمارستان را «مرکز درمانی رضا» گذاشتیم. بعد از انقلاب مرکز درمانی رضا به «بیمارستان امید» تغییر نام می‌دهد.

